

نامه‌های روزنامه نگاران به معاضد السلطنه

ابوالحسن معاضد السلطنه پیرنیا پیش از وکالت مجلس در دوره اول، قنصل ایران در بادکوبه بود و مصدر مساعدتهای زیاد به ایرانیان مقیم آنجا، مخصوصاً در جریان انقلاب باکو توانست نسبت به حفاظت حقوق ایرانیان اقدامات مؤثر بنماید و در یکی از شماره‌های آینده به این موضوع می‌پردازیم و اسنادی را که مؤید مطلب است به چاپ خواهیم رسانید.

معاضد السلطنه در آن دوره از سه روزنامه نگار معروف (مؤید الاسلام مدیر حبل‌المتین کلکته، مؤدب مدیر چهره‌نما در قاهره، میرزا علی آقا شیرازی مدیر مظفری در بوشهر) نامه‌هایی دریافت کرده است. چون نسامه‌ها به خط مدیران مذکور و یادگاری از تاریخ روزنامه‌نگاری ایران و روش مدیرانهاست به چاپ آنها می‌پردازیم.

ایرج افشار

- ۱ -

نامه حبل‌المتین از کلکته

از کلکته الی بادکوبه

نمره ۴۰۷ - بتاريخ ۱۵ شوال المکرم ۱۳۲۳

جناب جلالت مآب عالی آقای معاضد السلطنه قونسل دولت علیه ایران دام اقباله العالی:

فدایت شوم تعلیق مبارک مورخه غرة شهر رمضان المبارک زیارت شد. اولاً از طرف

خود و عامه ایرانیان از رعیت نوازی و نوع خواهی جنابعالی تشکر می‌نمایم. الحق اقدامات خالصانه

جنابعالی مورث امیدواری ایرانیان و روسفیدی دولت علیه گردیده است. خداوند بیش از اینها جنابعالی را موفق به خدمات ملت و دولت فرماید.

در خصوص طلب اداره از حاجی زین العابدین تقی‌اف اداره حبل‌المتین قصد هیچگونه اجحافی بر جناب حاجی یا دیگری نداشته و ندارد. فقط اداره بموجب سندی که در دست دارد بدون هیچگونه توقع خارجی حق خود را می‌طلبد. البته چون حاجی مرد خیری است و حقوق اداره را هم که جلو گرفته بجهت چند است که ذکرش این وقت لازم نمی‌باشد، راضی هستم که اندکی از حقوق ما کم شده به مسالمت تصفیه شود. هنوز برات یکهزار منات که نوشته بودند، حاجی نفرستاده هرگاه رسید از حسابشان موضوع خواهد شد.

مفضلاً شرح حالات را به حضرت اجل آقای مشیرالملک عرض نموده از آنجا البته دستورالعمل به جناب عالی خواهد رسید. تا جایی که مقتدرم راضی هستم نقصان نموده این معامله مجلس تجارت یا به محکمه عدالت منتهی نشود که مورث خسارت و شامت طرفین گردد. مستدعی است که جنابعالی کماکان از اقدامات مصلحانه باز نیایید. در خصوص وکالت بادکوبه هر قدر زودتر وکیلی تعیین شود صرفه اداره خواهد بود.

نیر اقبال ساطع و لامع باد
پشت نامه مهر: مؤیدالاسلام

- ۲ -

نامه چهارم نما از قاهره

بتاریخ ۲۷ شهر محرم الحرام ۱۳۲۴

از مصر به بادکوبه

ای قاصر از ستایش تو هر عبارتی شکر خدای را که اعضاء اداره بر حسب وظیفه مقدسه خود در نشر مکونات عالیه و خدمات متعالیه تسامح نکرده‌اند و از آن راهی که همواره طرفدار حق گفتن بوده‌اند حق را اتکاء ساخته‌اند.

اگرچه کثرت مصائب و شدت کرائب و خسارت پیایی نزدیک به متلاشی نمودن این شیرازه مدنیت و تربیت بوده است که گفتنش غیر از آنکه دوستان را ملول و دشمنان را مسرور نماید حاصلی نیست. در حقیقت از احداث این جریده تاکنون چه قدر دوچار اشکالات گوناگون شده‌ایم. در صورتی که اگر پیشه و اندیشه خود را تغییر داده بودیم و تملق و چاپلوسی را پیش نهاد کرده بودیم شاید کار بالا می‌گرفت. لیکن چونکه مقصود ما خدمت به دولت و ملت است در این خطوط قدم نمی‌زنیم. شاهد حال شرح احوال حضرت اجل است که بمرور از شماره (۳) تاکنون و بعد مندرج داشته‌ایم و محض تنبیه و تنبه سایر رجال بیدانش مال دولت تباه کن در حقیقت کارهایی آن حضرت اجل را سرمشق قرار دادیم و در این مدت (یک کلمه ناخوانا) به حضرت اجل اظهاری نکرده که ما سوختیم، چه شدیم، چه شدیم...

چون جناب عمیدالتجار بیست منات در جزو مرسله از بابت مرحمتی امدادی آن حضرت اجل فرستاده بودند نهایت امتنان و تشکر را اجزا این اداره دارند. به حق راستی و انسانیت قسم است که ما ابتدا از شخص شخیص حضرت اجل توقعی نداریم. لیکن چون همت عالی متعالیه آن حضرت اعمال میرزا تقی‌خان اتابک را نشان می‌دهد و حرکات عاقلانه دولتخواهانه آن حضرت رفتار حاجی میرزا حسین خان را منسوخ کرده است.

این است که لابد به عرض می‌رسانم که اگر بتوانیم به وسایل مختلف خدمتی بدین اداره نمایم لساناً ضروری نیست. در حقیقت احیای یک اداره که احیای ملت (یک کلمه ناخوانا) کرده‌اید و آن هم بسته به آن است یک دایره کشیده ابتدا به اسم خودتان (به قول ملاها خدعه شرعی) بکنید. یعنی چیزی بنویسید که سایرین راغب شوند و (یک کلمه ناخوانا) نزد جناب تقی‌اف اگر خود حضرت اجل ملاقات بکنید بهتر، والا به جناب عمیدالتجار داده چیزی به فرانسه یا روسی به او بنویسید البته خدمتی می‌کنید.

لیکن اگر خود حضرت اجل تقی‌اف را با ورقة دایره ملاقات بکنید صد یک فرق معامله است. مقصود سایرین را به هر کس می‌دانید یا در مجلس یا به وسایل دیگر، بلکه به هر چه زود تراست کاری شود. یکتا خدا داناست که قرض اداره زیاد سنگین شده است، بلکه مراتب معارف خواهانه حضرت اجل این اداره سوخته شده نابود شده را احیا بکند، البته می‌کند.

از بابت مدرسه «نادری» در شماره ۱۳ چهره‌نما مجملی نوشته‌ایم که باعث ترغیب و تشویق حضرت اجل باشد. در آتیه البته یک طغری عکس رسمی خود را با مجملی از خطابه افتتاحیه مدرسه نادری مندرج می‌داریم. مخصوصاً خواهش داریم که عکس حضرت اجل را ارسال بفرمائید. حضرت اجل می‌داند چهره‌نما چندان عکس هر کس را نمی‌اندازد مگر اغلب سلاطین و خیلی محترمین را.

بهر جهت نظامنامه انشاء الله زود برسد باز شرحی می‌نویسیم. البته در کار امدادیه لطف خود را دریغ ندارید.

- ۳ -

نامه روزنامه مظفری از بوشهر

فی ۲۹ شهر صفرالخير ۱۳۲۴

الی بادکوبه

جناب مستطاب اجل اکرم امجد عالی بندگان آقای معاضدالسلطنه جنرال قونسول دولت علیه ایران.

فدایت شوم اگرچه تاکنون موفق به عرض ارادت به وسیله مکاتبات نشده‌ام، اما در نشر صفات حمیده وطن پرستی جناب عالی در صفحات جریده وطنی ملی اسلامی مظفری گمان ندارم از وظیفه خود اغماض کرده باشم. البته اغلب شماره‌های این جریده که دارای مقام منبع درج و نشر اوصاف پسندیده جناب عالی بوده از لحاظ انور گذشته - و اگر تاکنون بیش از این را موفق نشده‌ایم به خدا قسم است که محض گرفتاری و اشکالات لاینحل که هر ساعت ما را دوچار بمخاطرات داشته و از کار بازمی‌دارد بوده. کسی نمی‌داند ما در تقدیم این خدمت به چه موانعی دوچاریم و چه گونه به مهالک گرفتاریم و به چه مشقتی می‌گذرانیم.

اگر یک نفر همدست و همفکر و همخیال و معاون و مشوق برای ما می‌بود معلوم می‌داشتیم که تا کجا باید از کارهای شما دستورالعمل بسیار مأمورین نمک به حرام داد. افسوس که با دست بسته و قلب خسته و دل شکسته هر روز هم به زحماتی گرفتاریم که مافوق آن متصور نیست، ولی توفیق خدمتگذاری از خدا می‌خواهیم.

خلاصه کنون را باعث از مصادعت این است که وضع عدم پیشرفت کارهای نافع عمومی در این

مملکت خاصه عدم پیشرفت کار معارف و مطبوعات و نفرتی که اهالی ایران را از این کار حاصل است هرکس نداند، جناب عالی بخوبی می‌دانید و یک مطلب برای توضیح اینکه (دو کلمه ناخوانا) به دست جناب عالی کفایت و این است که می‌دانید این اسم یادگار عصر و هم اسم پادشاه عهد است و باید علی‌الرسم از شخص سلطان تا تمام رجال دولتش خاصه خانواده سلطنتی بیشتر از دیگران در حفظ مراتب و نگاهداری این اسم در انظار عالمیان سعی و کوشش و به این بنده همراهی داشته باشند و کنون این مطلب به عکس نتیجه بخشیده غیر از اینکه در این مدت ده سال یک قلم، یک قدم، یک جو، یک دینار به این اداره همراهی نکرده‌اند. در اذیت بنده و بسته شدن این اداره و بر چیده شدن این اسم هم کاری نبوده که نکرده‌اند. این قدر اذیت می‌کنند که مافوق ندارد.

ای کاش این بنده را به حال خود می‌گذاشتند و به مصداق مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان دیگر اذیت نمی‌کردند. اتصالاً مطلبی را بهانه قرار داده و به این بنده می‌تازند که تفصیلی جگرسوز دارد. در صورتی که می‌دانید این گونه کارها هیچ جابه دست تنها پیشرفت نکرده که در مملکت ما بکند.

ای کاش همراهی نمی‌کردند ضرر نمی‌رسانیدند. در این ده سال اعانت و مساعدتی که از دولت و ملت به ما شده این است که در جزء و کل مندرجات این فالنامه روزی نبوده که دوچار بلیه‌ای نباشیم. اعانتی که از طرف دولت به ما رسیده همین بوده است.

اما مساعدت ملت: اشخاصی که اشتراک و وکالت این جریده را در هر جا قبول کرده‌اند جز معدودی تمام اشخاصی هستند که در دنیا از تمام کارها در مانده شده‌اند و از هیچ راه نتوانسته‌اند کلاشی و کلاه برداری کنند به اسم وکالت روزنامه خود را معارفخواه و خادم مطبوعات قرار داده و الحق خارکتیرالمضره راه معارف و مطبوعات واقع شده‌اند که نیز عرض شرح حال و کار آنها کتابی جداگانه لازم دارد... و کاری به نقاط دیگر و دیگران نداریم. فقط در این مورد من باب جزئی حساب چند نمره‌ای که به بادکوبه ارسال می‌شده و می‌شود از جناب عالی استمداد می‌خواهیم که بذل مرحمتی بفرمائید شاید این جزئی حقوق ناقابل اداره مظفری که همان باعث تمشیت اموراتش است عاید شود. محض عدم اسباب و لوازم کار حتی نبودن کارکن در ماهی زیاده از چهار صد و پنجاه تومان متحمل خرج هستیم. باز پیشرفت نمی‌شود و این مبلغ فقط باید از وجه سالیانه جراید عاید شود که بتوانیم مقاومت کنیم و دست برنداریم. آن هم همه‌جا در معرض تفریط است و تکلیف خود را نمی‌دانیم.

سال اول انتشار این جریده وکالت به جناب آقامیرزا عبدالرحیم حسین‌اف تاجر انزلچی بود تا آخر سال دویم فقط وجه یک سال بابت بیست نمره و کسری به اداره رسید و سال دویم بکلی سوخت شد. در سال سیم وکالت را به میرزا اسمعیل خان دبیرالممالک جنرال قسول تفویض کردیم. حاجت به معرفی مشارالیه نیست. خود جناب عالی بهتر از همه معرفتش را دارید. فقط از وجه بیست و پنج نمره جراید وجه ده نمره رسانیدند باقی سوخت شد. تا شروع به سال چهارم که ایشان هم به درد بیدوایی بی‌وجودی خود مبتلا بودند. ناجار شدیم که بکلی از نقطه بادکوبه چشم پوشیم. یک نمره به اسم همان آقامیرزا عبدالرحیم فرستاده بودیم همین قدر که روزنامه به حروف طبع شده و وضع و خط و قطعش تغییر به هم رسانیده بود تلگراف کردند و بیست نمره برای بادکوبه خواستند. از اول سال چهارم تا به حال که شماره چهار سال پنجم طبع و نشر شده مرتباً بیست و شش نمره روزنامه به اسم ایشان فرستاده‌ایم. تا این ساعت دیناری بابت وجه آبنونه‌جات از طرف ایشان به اداره نرسیده. کنون هم در این هفته خطی از ایشان به اداره رسیده که از وکالت استعفا داده.

لذا متوقیم که چنانی که جناب عالی وجود شریف خود را در خدمت به نوع وقف فرموده‌اید و می‌دانید که امروزه نشر جراید مهمترین خدمات به این دولت و ملک و ملت است و در حقیقت

بزرگتر خدمت به نوع و عموم است، بذل مرحمتی هم در ترویج این جریده بفرمائید که یک نفر را تحت‌الحکم خودتان ولو که یکی از اجزاء جنرال فونسلگری باشد، یا یکی از تجار آنجا باشد برای قبول وکالت این جریده و وطنی ملی اسلامی مقرر فرمائید و اشخاص تربیت شده از هموطنان محترم را هم که در آنجا بسیارند ترغیب و تشویق به مطالعه و اشتراک فالنامه‌های وطنی بفرمائید که رواجی در مطبوعات حاصل شود و تدریجاً توافقش رفع شود که بتوان به وظیفه خدمتگذاری عمل نمود، و یکی را هم مقرر فرمائید که هر هفته اخبارات را اطلاع بدهد. خودش بهتر مساعدتی است که به این اداره وطنی مظفری فرموده‌اید و می‌دانید باعث نیکامی ابدی خواهد بود.

عرض دیگر اینکه در سال اول مظفری مقرر شد که جناب حاجی زین‌العابدین آقا تقی یوف هر ساله استمراراً اعانتی به اداره مظفری بفرمایند. سال اول را صد منات لطف فرمودند و سال دوم را نصف کردند. در سال سیم و چهارم و پنجم که تا به حال سه سال است دیگر توجهی نکرده‌اند. کسی هم نبوده یادآورشان بشود. بنده هم خدا شاهد است که خجالت می‌کشم یادآورشان بشوم. از طرفی در صدد تحصیل فایده نیستم که بخوام گدائی و کلاشی بکنم. از طرفی غیر از اینکه در تهیه این مطبوعه عزاگشته مبلغی جسمی مقروض شده‌ام که پس از ساقط شدن از هستی و تحلیل رفتن قوایم کنون بیش از دوازده هزار رویه مقروضم. امور هم نمی‌گذرد. یعنی از اعانه و مساعدت هرکسی گذشته اگر فقط نصف حقوق اداره هم می‌رسید، یعنی نصف وجوهات سالیانه از طرف وکلای بی‌انصاف می‌رسید محتاج به اعانه دیگری نبودیم، ولی چه چاره که نمی‌رسد و ناچاریم برای تمشیت امورات اداره این طور خود را آلوده نمائیم و در زحمت دادن به شما و دیگران غرق عرق خجالت بشویم. به حال متوقیم اگر جناب حاجی آقا زین‌العابدین صاحب تقی‌اف را ملاقات کردید و مقتضی دیدید من باب اعانه سه ساله گذشته یادآورشان بشوید، شاید من جانب الله و به مرحمت شما آفاقه بشود.

خدمتی باشد در انحامش به سروجان حاضریم. چشم به راه جواب است.

م.ع. آقاشیرازی

- ۴ -

نامه مدیر مظفری از بوشهر

فی ۱۱ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

از بوشهر به بادکوبه

فدایت شوم

الآن دستخط مبارک مرقومه ۱۱ شهر ماضی زیارت مطالب معلوم شد. شرحی از مسافرت خودتان اطراف بادکوبه و مراجعت و گرفتاری به تکسر احوال خودتان مرقوم فرموده‌اید دریافت شد. غمت مباد و گزندت مباد و درد مباد / به هیچ حادثه شخص تو دردمند مباد. بنده پرستنده اگر درک فیض خدمت را نکرده‌ام، اما از استماع ذکر فضایل و مناقب شما در مقام منبع وطن پرستی و غیرتمندی و شاه پرستی و دولتخواهی: ما ندیده به تو دادیم دل و شاهد ما / حسن بیخیمبری و عشق اویس قرن است.

افسوس داریم که محض وقوعات ناگوار و گرفتاری به بلیات گوناگون در این چند ماهه شماره‌های اخیراً جریده وطنی ملی اسلامی مظفری که مملو به ستایش و مدایح شخص شخیص جناب عالی طبع شده، از طرف خائنین دولت و ملت ممنوع بوده و به آن صفحات فرستاده نشده که ببینید بنده فدائی تا کجا در نشر صفات ممدوحه جناب عالی غلو کرده‌ام. اما اکنون که ورقها برگشته و بنده

پرستنده هم تا یک اندازه از مهالکک خطیره نجات یافته‌ام، بتوانم مجدداً خودم را جمع آوری و مشغول کاری کرده و از شماره‌های ممنوعه هم بعضی را مرتب کرده ضمناً تقدیم خدمت دارم.

کنون برای اطلاع حضرت عالی که می‌دانم تا کجا روی وطن پرستی ضرر و زیان ظاهری برده‌اید و برای اینکه فسرده نشوید و بدانید این ضررها ضرری نیست که خواطر اشخاص بلند همت مانند شما را مشغول دارد به عرض شرح مختصری از حالات خودم خاصه و اقامت این چند ماهه خواطر مبارک را مصدع می‌شوم. اما متوقعم از این تطویل لا طائل مشمثر نشوید و بدانید که بنده بیکار نیستم و برای رفع بیکاری نیست که متحمل این همه رنج تحریر و خرج پست می‌شوم. فقط مقصودم این است که ولو از هر طرف جناب عالی را محض عدم قدردانی افسرده نمایند، باز ملاحظه شرح سوانح وارده به بنده برای شما اسباب تسلی باشد. بنده هم شاید در این اظهارات از اینکه اینجا کسی نیست که لااقل برای رفع عقده دلم اظهار دردم را نمایم قدری اسباب تسکین خواطر برایم باشد.

لذا عرض می‌کنم که مکرر جناب عالی را که لقب معاضد السلطنه دارید بنده در هر مورد معاضد دین و دولت و ملت گفته‌ام و نوشته‌ام و تا یک درجه از خدمات شما در مورد بلوای بادکوبه و سایر موارد مطلع هستم و تا آنجائی که توانستم کارهای شما را برای دستورالعمل دیگران انتشار داده‌ام. بعد از این را هم توفیق خدمتگذاری از خدا می‌خواهم. انه قادر علی ذالک.

بالجمله این بنده پس از صدمات بسیار که در دنیا دیدم، در صدد برآمدم که کاری بکنم که لااقل اثرش محسوس باشد، لذا بعد از تجاوز از پانصد سال که از ایجاد مطبعه در دنیا می‌گذرد و در وطن ما خاصه این صفحات در سرحد مهمی مانند بوشهر هنوز یک مطبعه نداشتیم، بلکه اکثری اسمش را شنیده بودند و حتی قرآن و کتب مقدسه دینی و ادعیه مذهبی ما هنوز در مطابع کفرستان دست هنود و مشرکین طبع و وارد مملکت ویران ایران می‌شود، در صدد برآمدم سال ۱۳۱۹ مطبعه مختصری ایجاد کردم و پس از آن به زحمات فوق العاده امتیاز طبع و نشر روزنامه مظفری را گرفتم و مشغول کار و تقدیم خدمت شدم. بخواهم تفصیل گذشته را عرض کنم و موانع و عوایقی که در این مدت برایم فراهم و مبتلایم کرده‌اند عرض کنم به وصف نمی‌آید. مگر مجعلاً عرض می‌کنم که در این مدت از هستی و نیستی و مالیه و قوه و بنیه و عرض و آبرو بکلی ساقط شدم. حتی خانه سکنای اهل و عیالم را فروختم و روی این کار گذاشتم.

در نقطه‌ای مثل بوشهر با این خلق (یک کلمه ناخوانده) و حکام خود عرض و عدم اسباب و لوازم این کار حتی عدم کارکن و در عرض شانزده ماه شش نفر استاد هندوستانی از هندوستان به خرج و مواجب زیاد آوردم که علم آنها را برای اهل نااهل اینجا و هموطنان خود خریده باشم. خدا می‌داند تا کجا دوچار مصائب و متاعب شدم و رواج نگرفت تا این آخری دیدم دخل و خرج آن وفق به هم نمی‌دهد. در صدد برآمدم که راهی پیدا کنم که هم خدمتی به دولت کرده باشم، هم این اسم شوم «مظفری» به یادگار عصر این سلطان برقرار بماند. غافل بودم که اعداء عدد این اسم دلیل مدعی بنده خود ابناء و منتسبان خانواده سلطنت و بعضی از رجال دولت هستند.

بالاخره دیدم در ابتدای ایجاد این مطبعه اغلب دفاتر و اوراق مطبوعه، لوازمات گمرکات و پست را به این مطبعه فرمایش می‌دادند. سپس حضرات بلجیکی که اصل و فرع را تماماً بلعیده و راهی برای رعیت بدبخت ایران و کاری باقی نگذاشته‌اند، خودشان مطبعه‌ای به اسم «بلژ» در طهران دایر کردند. دفاتر و اوراق ملزومات گمرک و پست را آنجا طبع کرده به هر قیمت که خود می‌خواهند مقابلش را هم خرج و کرایه گزاف داده به اینجاها می‌فرستند.

دو سال به خود وزیر گمرکات مکاتبه کردم جواب نداد. این آخری از اول خائن دولت و ملت و شخص اول ایران مداری اتابک ثانی استدعا کردم که مقرر دارند تمام ایران و دخل ایران اصلاً و فرعاً

برای حضرات بلجیکی، فقط مقرر دارند دفاتر و اوراق مطبوعه لوازمات کارهای گمرکی و پستی بوشهر و بنادر خلیج فارس و محمره و عربستان (خوزستان مرادست) را که دست به گردن این مطبوعه و اداره مظفری است به من رجوع کنند و تمهد کردم که صدی بیست هم از آنچه از طهران یا خارجه وارد می‌کنند تخفیف می‌دهم که هم حج باشد هم حاجت، هم نذر حسن هم شام بچه‌ها، هم صرفه ادارات دولتی باشد هم امور این اداره بگذرد.

امور این اداره می‌گذرد. و یقین قطع داشتم که اگر ابداً رعایت بنده یا این اداره یا آبادی مملکت را منظور ندارند برای صرفه ادارات دولتی البته رعایت را منظور می‌دارند و اجابت می‌کنند.

در این چند سالی هم که این بدبخت به مسند صدارت ایران مستقر شده بود، تمام شماره‌های مظفری حاضر است که چه طور او را به مفت و مسلم ستوده‌ایم. اگرچه جزء همان مدایح و ستایش دستورات عملهای صحیح به او داده شده که باید چنین و چنان معمول بدارد که هر خرس می‌فهمد که مقصود نگارنده به مدح و تعریف نیست و منظور به دستورالعمل است. و از طرف او هم وعده‌های عریض و طویل در همراهی داده می‌شد.

خلاصه در هنگامی که با کمال امید و اطمینان چشم به راه صدور حکم تفویض کارهای گمرکی به این مطبوعه بودم، ۲۷ ربیع الاول حکومت بنادر تلگرافی از او ابراز داده: «چون روزنامه مظفری مطالب بی‌رویه نوشته و مطالبی انتشار داده که در نشر و درج آنها اصلاً آنها مجاز نبوده، لذا حسب الامر همایون اعلی... (نقطه چین در اصل است) قدغن کنید تعطیل شود و طبع نشود».

در ابتدا حکومت بنادر وساطتی کرد. حکمی سخت تر رسید. خودم در صدد برآمدم به توسط علماء و رجال بواسطه و بلاواسطه تلگرافات مسوطه کردم که مطالب بی‌رویه این روزنامه چه بوده؟ این روزنامه که از سختی جلوگیریهای بیهوده حکم فالنامه پیدا کرده مندرجاتش به سفینه غواصه، سیاحت البحر، انجمن سرخ میوان لندن، تاریخ بحرین، شرح ورود و خروج جهازات و مال التجاره و امثالها منحصر شده. کدام یک بی‌رویه است می‌گویند تا ترک شود. بیش از ده هزار تومان در تمام دنیا مطالبات دارم که در تعطیل روزنامه دیناری وصول نمی‌شود. بیش از شش هزار تومان مقروضم که طلبکارها سخت‌گیری دارند. پس از پنج سال زحمت و مشقت حالا این روزنامه به این اسم همه‌جا آن را به اسم یادگار عهد «مظفری» و مآثر عصر این پادشاه می‌دانند. حالا تعطیل شود برای همه باعث طعن و لعن ابدی است.

آنچه متحمل ضرر و خرج تلگرافات شدم ابداً جواب ندادند. تا پنجشنبه ۲۸ ربیع‌الثانی که تلگرافاً حکمی دیگر رسید به این مضمون: «جناب... (نقطه چین در اصل است) در بایگی حاکم بنادر دام مجده، در سابق تلگرافاً قدغن کردم که قدغن کنید روزنامه مظفری طبع نشود و تعطیل باشد. حال باز به قراری که می‌شنوم طبع می‌شود. به ورود این تلگراف اداره آن را محجّر کرده مدیرش را مغلولاً به طهران بفرستید. روزنامه جاتش را توقیف کنید».

مختصر به شرحی که البته در جراید جبل‌المتین و چهارنما ملاحظه فرموده‌اید یک ماه در بوشهر محبوسم ساختند. اداره‌ام را طوری بهم زدند و بستند که دیگر راه افتادش محال است. پس از یک ماه حبس در بوشهر حکمی دیگر رسید. به محمره‌ام فرستادند. یک ماه هم در محمره محبوس بودم تا این انقلاب در کار آمد و خائن بدذات به سزای خودش رسید. رهایم کردند حالا یک هفته است از محمره مراجعت کرده و وارد بوشهر شده‌ام. حالا که به اداره آمده‌ام از دیدن این بهم خوردگی طوری پریشان شده‌ام که نزدیک است دیوانه شوم. هرچه می‌خواهم خودم را جمع آوری کنم و مشغول کاری بشوم ابداً از خودم نمی‌بینم. نه بطوری بساط و سامانم را بهم زده‌اند، و نه بطوری رنج و خرج و زحمات پنج ساله‌ام را به هدر داده‌اند که بتوانم شرح آن را تحریر یا تقریر کنم. خدا می‌داند و جگر

سوخته‌ام. خدا می‌داند و خودم که چه به سرم آورده‌اند.

نوشتم به این خائن بدذات که از اول روز جلوس به این مسند تا آخر که تمام را فکر خراب کردن خانه‌های مردم و چاپیدن ملت و پرکردن جیب و کیسه و بغل خودش بود تا این آخری که یک مرتبه شیرازه کارها از هم گسیخت که چیزی حضرت... (نقطه چین در اصل است) والا... (نقطه چین در اصل است) کسر دارند: یک جفت کس گربه و یک جفت کوچی چشم قربانی برای پیش سینه مبارک است که بعد از آن که خرابی کارها را دیدند، پس از چندین شب فکر و خیال که صدمه به مغز و دماغ کثیف خود زدند خواستند به یک تیر چنان نشان زده باشند، لذا به تعطیل فالنامه مظفری جلو رسوخ و نفوذ و تجاوزات روس و انگلیس را گرفتند و از تحجیر اداره مظفری و حبس من مظلوم و تبعید من بیچاره به محمره اغشاشات داخله رافع کردند و به ضرری که به من بیچاره زدند قروض دولت را ادا فرمودند. ماشاءالله که عجب وجود کثافت نمودی بودند و کسی قدرش را ندانست.

بالجمله پس از پانصد سال زیادتر که از ایجاد مطبعه در دنیا می‌گذرد، دارای یک مطبعه ناقص مختصر و یک روزنامه مختصری آن هم موسوم به اسم مظفری و یادگار عصر پادشاهان در این سرحد معتبر مملکت بشویم و آن هم پس از پنج سال ضرر و زحمت فوق‌العاده و تباهی یک نفر رعیت شاه‌پرست بیچاره مثل من آخر به این اقتضاح آن را ببندند و رنج و خرج مرا عوض حمایت و همراهی اینظورها به هدر بدهند. اگرچه دیدید خدای منتقم حقیقی چه طور سزایش را به کنارش گذاشت. روز ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۴ حکم تعطیل روزنامه مظفری را داد و ۲۸ ربیع‌الثانی حکم تحجیر اداره مظفری و خواستن مرا مغلولاً به طهران و عقیش حکم محبوسی بنده را در بوشهر داد، ۲۱ جمادی‌الاول حکم فرستادنم را به محمره داد، ۱۴ جمادی‌الثانی خودش به درک رفت.

خلاصه مقصود این است که کارهای جناب عالی هم تمام بدون رو [ی] و ریا خدمت به دولت و ملت است، مبادا از عدم قدردانی این دولت و ملت خسته و افسرده بشوید. تو نیکی می‌کن و در دجله انداز / که ایزد در بیابانت دهد باز - با کمال جد و جهد مجاهده کنید و به تکلیف انسانیت خود عمل نمایید. جای دوری نمی‌رود. امروز قدر ندانند بعد از این خواهند دانست. شماره‌های ممنوعه مظفری که عرض شد مملو است از مدایح شما و شرحی از اقدامات شما را درج و نشر کرده، اگر به آن صفحات نیامده، ولی همه جارفته است. به خودتان هم خواهد رسید. یک نمره‌اش در دنیا در کتابخانه یک از بزرگان دنیا باقی بماند برای شما کفایت است و عرض کنم من هم بعد از این توفیق خدمتگذاری از خدا می‌خواهم و محققاً بدانید برای من و شما جزء همان نیکنامی در خدمات امروزی به این دولت و ملت باقی نخواهد ماند.

فعلاً بنده طوری به سرم آمده که در حقیقت غارت زده هستم. از یک طرف پیش از ده هزار تومان حقوق و مطالباتم طوری در تمام دنیا سوخت شده که دیناری عاید نمی‌شود. از این طرف غیر از اینکه از هستی و مالیه و قوه و بینه و عرض و آبرو و بکلی ساقط شده‌ام، پیش از شش هزار تومان هم مقروضم که در مقابل این دستگاه مطبعه را دارم و اگر بخوام حالا آنرا روی اصل خریدش، نصف و ثلث قیمت بفروشم خریدار ندارد و خیالم این است که آنها را بند و بست و به خارجه حمل کنم که آنجاها اگر بخرند بفروشند یا حراج کنند و چند نفر اطفال شش ساله و نه ساله و دوازده ساله‌ام را به مسقط و عمانات بفروشم که به غلامی بفروشند که اسباب عبرت عالمیان باشد و نتیجه خدمت به این دولت و ملت را اهل عالم بدانند و قروضم را ادا کنم و لااقل به مال مردم خوری و تفریط مال مردم در دنیا متهم و بدنام نباشم و خودم دست این یک مشت اهل و عیال را گرفته به طرفی فرار کنم.

بنده یک از اشخاصی بودم که عقیده‌ام با کمال استحکام بر این بود که در هر کار هر کجا یک جو توکل، یک اندازه سعی و همت پیشرفت می‌کند و به کسانی که می‌گفتند ایران ترقی نمی‌کند، ایرانیان

قابل ترقی نیستند، یا هیچ کار نافع عمومی در این مملکت رواج پیدا نمی‌کند، هزاران اسنادهای بد می‌دادم و مثل یک شعله آتشی به اتهامی چسبیدم و اسناد سست عنصری می‌دادم. حالا طوری واقع شده که روزی هزاران لهن به عقاید سابقه‌ام می‌کنم و اقرار دارم که هیچ کار نافع عمومی در این مملکت رواج نخواهد گرفت. والا شدنی است یک مطبوعه کوفتی مختصری در این سرحد معتبر مملکت دایر شود و اینطور بنده روی آن تابه و فنا بشوم و امروز برای خرج یومیه طوری معطل و حیران باشم و در این مملکت خراب شده میان بیست سی مسند... و صدها مسند عمده‌التجاری، همه مسلمان، همه گویندگان کلمه طیبه اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله مجبور به قرض از ارامنه بشوم و یک نفرارمنی تا پانصد تومان قرض از من دستگیری نماید. بینک و بین الله این مطلب را کجا می‌شود اظهار کرد.

از روزی که وارد شده‌ام تا به حال هرچه می‌خواهم خودم را... سازم و خودم را جمع آوری و به کاری مشغول نمایم ممکن نمی‌شود. یک مشت اهل و عیال بیچاره غریب بی‌نوا، هم بی‌مخارج، آن هم خرج گزاف. مجبلاً روی دستم افتاده طوری در کار خودم در مانده شده‌ام که نمی‌دانم چه کنم. حالا برای رفع این پریشانی که لاقلاً دیوانه بشوم یا بیمار و ناخوش بستی نشوم خیالم به اینجا رسید که سفر مختصری به طرف شیراز بروم، یا چند روزی عازم عتبات شوم و آنجا دعاگوی وجود مبارک باشم تا ببینم چه می‌شود.

حال که این شرح را ملتفت شدید استدعا دارم اگر بتوانید چنین روزی بذل مرحمتی درباره این بنده و این اداره وطنی ملی اسلامی بفرمائید خیلی بجا و بموقع و سزااست. یعنی به این قرار که جناب حاجی زین‌العابدین آقاقی‌اف از اول سال انتشار جریده مظفری سالانه در مقابل ده نمره و بعد پنج نمره جرایدی که مرتباً ارسال خدمتشان می‌شده مبلغی به رسم اعانه می‌داند، بابت سال اول را صد منات التفات فرمودند، بابت سال دویم پنجاه منات، بابت سال سیم و چهارم و پنجم تا به حال دیناری التفات نفرموده‌اند. و جناب معظم‌الیه هم معلوم است که در هر مورد برای اشخاص خدمتگزار به دین و دولت و مردم بی‌نوا و خاصه در مورد خدمت به معارف و مطبوعات اسلامی تا کجا ابراز همت و فتوت و مردانگی داشته‌اند.

در آنجا کسی را ندارم که مطلب را به ایشان حالی کند. خطوطی هم که به ایشان نوشته شده جواب نرسیده. مگر متوقعم جناب عالی بذل همتی در یادآوری ایشان به عطای اعانه چند ساله گذشته بفرمائید. شاید به همت والای ایشان و همراهی جناب عالی بتوانیم باز شکست و بست کار را درست کرده و مشغول تقدیم [خدمت] شویم و یکباره رنج و خرج پنج ساله به هدر نرود. دیگر اینکه جناب آقامیرزا عبدالرحیم محمدحسین اف تاجر انزلچی وکیل جراید بابت تتمه حساب سال چهارم باید چیزی به اداره برسانند. در سابق اطلاع داده بودند که خیال مسافرت داشته‌اند. حال نمی‌دانم در بادکوبه هستند یا نه. استدعا دارم اگر هستند بذل مرحمتی هم در یادآوری ایشان بفرمائید.

نیز جناب صدیق‌الممالک قونسول ایروان دیناری بابت وجه پنج ساله مظفری نداده. سال گذشته نوشت که به شخص تبریزی حواله داده‌ام که برساند. گویا آن شخص موهومی بوده، چرا که در مکاتبه با او ابداً جواب نگرفتم. یادآوری و مطالبه آن هم به مرحمت جناب عالی است. در حقیقت هرگاه بذل التفاتی بفرمائید که از این چند بابت چیزی عاید این بنده پرستنده بشود خودش تقویتی و همراهی فوق‌العاده‌ای است که چنین روزی مشخصاً به این بنده و این اداره وطنی ملی اسلامی فرموده‌اید. شاید من جانب‌الله و به همت والای چند نفر اشخاص غیور متمردن متدین وطن پرست ملت خواه مجدداً بتوانم اقدام به کار طبع و نشر این روزنامه بکنم و خیلی امیدوار به خدا

هستم که کم کم و تدریجاً بتوانم مصدر خدمتی واقع شوم که باعث ترقی دولت و ملت باشد. دیگر امر امر مبارک و چشم به راه جواب است.

خادم فدائی دولت و ملت م. ع. آقا شیرازی

برای توکیل وکالت روزنامه مظفری انشاءالله اقدام به کار بشود، باید بذل مرحمتی بفرمائید که رواجی پیدا کند. درست است در قفقاز به عموماً و بادکوبه خصوصاً جراید آزاد عدیده ایجاد شده، اما در مورد جراید فارسی باید سعی و دقت جناب عالی در ترویج آنها و اعانت و دستگیری به مدیران آنها بیشتر باشد. چراکه باز در قفقاز به مردم تا یک اندازه به هوش آمده قدر و مقدار مطبوعات را فهمیده اند. مثل ایران نیست که بزرگتر رجال دولت و ملت اول اعدا عدو معارف و مطبوعات باشند و تا این درجه معارف و مطبوعات را بیقدر و مقدار کنند.

برای هموطنان ایرانی مقیم خارجه خاصه بادکوبه ادای سالی هفت منات در مقابل سالیانه روزنامه مظفری هیچ تفاوتی نمی کند، ولی برای اداره خیلی فرق دارد. امروز روزی نیست که آنها ملاحظه نفع و ضرر این جزئیات را بکنند. باید امورات را جراید از طرف آنها بگذرد که بتوانیم به ارکان مملکت در داخله روزنامه مجانی تقدیم کنیم که لااقل به مطالعه اش معتاد شوند.


سال اول و دویم به توسط همین آقا میرزا عبدالرحیم محمدحسین اف تاجر انزلچی بیست و شش نفر در بادکوبه خریدار بود. کذلک سال چهارم. مگر برای سال پنجم استعفا داد که تا شماره ششم که طبع و نشر شد حکم تعطیل دادند و شماره ۷ و ۸ و ۹ هم طبع و به خارجه ارسال شد، مگر برای داخله ایران و روسیه و قفقاز به همین طور مانده تا بعد چه شود. و امید است عما قریب من جانب الله و به همت والا و همراهی جناب عالی شروع به طبع و نشر شماره ۱۰ به بعد شود و آنچه شد معروض می دارم.

ADMINISTRATION
DU
"CHEHRE NUMA"
Journal Persan illustré
FONDÉ LE 1^{er} AVRIL 1904.

اداره
روزنامه آزاد
چهره نما فارسی ملی اسلامی
آغاز از محرم
۱۳۲۲

۱۳۲۴
ص ۱۰۰
۳۷۲۷
ارمیرزا محمد

۲۱
۱۳۲۴
از بنده ای بارگوبه
خبر استعفا
اللهم صل علی محمد و آل محمد
فدایت شوم



وزارت معارف
اداره مطبوعات